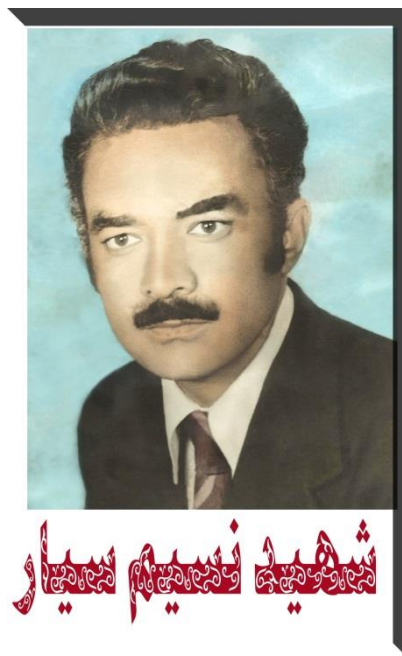


نمی دانم حدیث نامه چون است
همی بینم که عنوانش به خون است

(سعدی)



عنوان نامه ام را با خون رقم زدم. شاید این کار با مزاج نازک بعضی ها سازگار نباشد ؛ اما چه میتوان کرد؟ دل در خون نشسته با خنده و شادی بیگانه است! در این میان گنهکار آنهایی اند که هزاران خانواده را در ماتم نشانند، زنان را بیوه ، مادران را سیاه پوش و فرزندان را بی پدر ساختند. این جنایت نابخشودنی به سی و پنج سال قبل بر می گردد. روز شومی که دارو دسته وطنفروش خلق و پرچم بر کرسی فرمانروایی این مملکت تکیه زدند. کودتای رسوایی را انقلاب نامیدند و با تکرار دروغین کلمات کارگر و زحمت کش خنجر زهر آلودی را در قلب مردم ما فرو بردند. آدم ربایی و خونریزی ها از همان نخستین لحظات پیروزی دست پروردگان روس آغاز گردید. کم ترین اشتباهی کافی بود که خون انسان های بیگناه ریختانده شود. کودتا چنان که مست از باده پیروزی بودند ، بی محابا در صدد تصفیه فزیکی روشن فکران دگر اندیش و مخالفین سیاسی خود شدند. شایسته ترین افراد جامعه قربانی انتقام

جویی های این باند آدم کش قرار گرفت. سر دسته باندیت ها آشکارا اعلان کرد که: "هرکسی در تاریکی برضد ما کاری کند ، در تاریکی نابودش می کنیم." خود سری تا جایی پیش رفت که "خلق" های ضد خلق سیاه کردن یک صفحه کاغذ را به بهانه پُرس و جو از متهم عبث قلمداد کردند. اتاق های شکنجه از فغان و فریاد بیگناهان خون می گریست و پولیگون پلچرخ لاله سرخ به تن کرد. خانواده ها در سوگ عزیزان شان زانوی غم بغل گرفتند و افغانستان به شکنجه گاه واقعی فرزندان مبدل گردید. . .

از زمره هزاران خانواده عزا دار یکی هم ، خانواده ما می باشد. پدرم را که مامور ملکی ریاست هواشناسی بود ، در یکی از شب های ماه حوت سال ۱۳۵۷ شمسی از خانه ما ربودند که تا امروز بر نگشته است. او نسیم سیار نام داشت و یکی از اعضای رهبری سازمان رهایی بخش خلق های افغانستان (سرخا) بود. او نه بمبی را انفجار داده بود و نه ماشه تفنگی را کشیده بود. یگانه سلاحی که در خانه داشت ، چند جلد کتاب بود که به کمک آن میتوانست راه خوشبختی ملتش را جستجو کند. پدرم همه هستی اش را در پای سازمانی ریخته بود که افغانستان را برای مردمش می خواست. سازمانی که در سرلوحه اهدافش مبارزه برضد ستم ، تجاوز ، فقر و اسارت را قرار داده بود. برای پوره کردن این آرمان والا ، شب و روز در تلاش و تکاپو بود تا افغانستان عقب مانده و اسیر به کشوری آزاد ، پیشرفته و مدرن ارتقا یابد.

طاعون مرگبار کودتای ثور که با شعار های فریبنده دموکراسی ، برابری ، طرفداری از طبقات زحمت کش جامعه ، آوردن اصلاحات . . . عرض اندام کرد ، پیش از همه روشنفکران ملی ، مترقی و وطن دوست را به زندان ها و کشتار گاه ها فرستاد. به قول معروف گل های سر سبد جامعه را از میان برداشت. شاید بتوان گفت ، هیچ خانواده ای نیست که از وحشت و ستم این حزب جنایتکار در امان مانده باشد. به سلسله این دستگیری ها ، رهبران و کادر های مهم سازمان رهایی بخش خلقهای افغانستان (سرخا) نیز گرفتار شدند. گمان نکنم که از جمله اعضای دستگیر شده " سرخا " کسی زنده برگشته باشد. پدر گرامی ام که فعالترین عضو رهبری "سرخا" بود ، نیز مورد حمله جنون آمیز باند وطن فروش "دموکراتیک خلق" قرار گرفت. هنگامی که پدرم را بردند من هفت سال داشتم. با از دست دادن او کانون گرم خانواده ما ، رو به سردی نهاد. وقتی سایه پدر بالای سر ما بود ، همه چیز داشتیم. نبود او زندگی ما را با دشواری های زیادی رو برو کرد. غم ، محنت ، فقر و اندوه یار و یاور همیشگی ما شده بود. روز ها سپری می شد و ما چشم به راه برگشت پدر بودیم. به امید دریافت آدرس و یا خبری از او پشت دروازه های زندان و دفاتر دولتی مردم شهیدانه روز ها را بیگانه می کردیم. مسئولان سنگدل حزبی و دولتی جز توهین و تحقیر و بی تفاوتی تحویل ما نمی دادند. چرخ زمان با کندی حرکت می کرد. گاهی اوقات ، بار غم و غصه بر شانه های خسته ما سنگینی می کرد. برای ما شب و روز معنی نداشت، زیرا هر دوی آن یک سان تاریک ، سرد و بی روح معلوم می شد. خاطر کسی که ملول باشد روز روشن در نظرش شب تار می نماید! در یک چنین فضا و شرایطی سال ها سپری شد و از پدرم خبری نشد. از آنزمان تا حالا بسیار چیز ها تغییر کرده است. خلقی ها و پرچمی ها و حزب منفور شان به گودال تاریخ سپرده شده اند. سیستم برده ساز اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد. امپراطوری "همسایه بزرگ شمالی" سقوط کرده است. نوکران استعمار روس یتیم ، سرافکنده و در بدر به دنبال بادار جدید سرگردان اند. با وجود این همه دگرگونی ها ، از زخم های مادر میهن خون جاریست. در متن

این همه رویداد ها و دگرگونی ها ، من نتوانستم رنج بی پدری ام را تلافی کنم. عظم حکم می کرد که پدرم دیگر بر نمی گردد ، اما قلبم با هیچ نوع بهانه و دلداری تسلی پذیر نبود. شاید به این دلیل است که می گویند آدم زنده جدا صبر ندارد. ایکاش خدا برای من صبر بیشتر ارزانی می کرد!

داغ های سینه ما کمتر از یعقوب نیست او پسر گم کرده بود و ما پدر گم کرده ایم

سرانجام با انتشار لست پنج هزار شهید در رسانه ها ، چشم هایم را به شیشه کامپیوتر دوختم و دانه دانه نام های نازنین قربانیان دوره ننگین حکمروایی خلق و پرچم را از نظر گذراندم. شمارش شهیدان بی گور و بی کفن تا شماره ۴۶۲۹ رسیده بود که چشمانم به نامی افتاد که من و اعضای خانواده ام سی و پنج سال را به امید آمدنش در انتظار نشسته بودیم.

آری هموطن! قاتلان سیه روی ، پدرم را کشتند و در بدلتش با بی حیایی تمام ، نام و کارنامه های درخشان او را در یک سطر اینگونه خلاصه کردند:

محمد نسیم ولد محمد عظیم مامور هوایی ملکی مسکونه شاه شهید.

- ۱۸۸ ۴۶۲۴ - ذلام ناروی ولد محمد بیگار مسکونه خیل السراج
- ۱۸۵۶ ۴۶۲۶ - محمد عزیز ولد سلیمان علی مامور کابل مسکونه جمال مینه
- ۱۷۳۵ ۴۶۲۷ - عبد الجلیل ولد محمد علی مامور سرک بخته مسکونه جمال مینه کابل
- ۱۴۶۱ ۴۶۲۸ - نبی اللولک بطین الله معلم صنف ۱۱ نرسنگ مسکونه تره خیل کابل
- ۱۴۷۳ ۴۶۲۹ - خلیل الحق ولد عبد الحق مامور املات تره باغ مسکونه طره خیل کابل
- ۱۴۶۳ ۴۶۳۰ - محمد نسیم ولد محمد عظیم مامور هوایی ملکی مسکونه شاه شهید
- ۱۳۴۴ ۴۶۳۱ - خواجه - رح الدین ولد خواجه بهرالدین مامور وزارت فرائد عامه مسکونه ده دانای ۴ دهی
- ۱۱۷۵ ۴۶۳۲ - فتح خان ولد محمد عثمان مجمل صنف سوم پر لیتخنی مسکونه جمعوتی وردنگ

بیاد تک تک شهیدان با نام و گمنام راه آزادی وطن یک تشنه خون گریسته ام. دلم در خون می تپد. نمیدانم چگونه میشود زخم های دل ریش خود را مرهم بگذارم؟ شاید مرهمی برای دل های ریش هزاران تن بازمانده شهیدان بی مزار وجود نداشته باشد.

پدرم انسان مبارز و رفیق دوست بود. چندین تن از دوستان او را تا کنون پیدا کرده ام. وقتی ایشان از پدرم یاد می کنند ، علاقمندی ام به راه و آرمان او تقویت می یابد و گرویده اخلاق و صفات نیک او می شوم. آرزو دارم راجع به پدرم و سازمانش(سرخا) معلومات بیشتر حاصل کنم. از رفقای سازمانی و کسانی که با پدرم همکاری و آشنایی داشته اند تقاضا دارم با من از سر لطف و شفقت تماس بگیرند. بسیار چیز هاست که باید بدانم. از گذشته های سیاسی پدرم ، از فعالیت هایش ، از افکارش ، از زندانی شدنش . . .

من میدانم که شهیدان دیگر زنده نمی شوند. اما نباید عدالت را به قربانگاه بفرستیم . نباید هزاران بشکه خون پاک شهیدان وطن بی حساب و بی کتاب بماند. از همه مهمتر این که راه و رسم مبارزاتی شان را زنده نگهداریم. زیرا این راه و رسم مبارزاتی مفت و آسان به دست نیامده است. در حقیقت ثمره خون بهترین انسان های این خاک است.

با تأسف شخصیت و کارنامه شهیدان آزادی دوست و مترقی در پرده ای از سکوت و تاریکی گذاشته شده است. کار هایی که در زمینه انجام یافته خیلی اندک و نا کافیهست. رفقا و همزمان شهداء مسئولیت دارند تا دست به قلم ببرند و چهره های با عظمت این فدائیان راه نجات مردم را به معرفی بگیرند. من میدانم که یاران و همکاران شهداء کنجینه هایی از اطلاعات مهم و بدرد بخور را در سینه های شان پنهان کرده اند. آیا صواب است که این همه گنجینه های ارزشمند زیر خاک برود و با خاک یکسان شود؟

برای همه رهروان راه رهایی مردم اسیر ، محتاج و نگونبخت افغانستان آرزوی سلامتی و پیروزی دارم.

احمد سیار- شهر لندن

هشتم دسمبر ۲۰۱۳ - هفدهم قوس ۱۳۶۲